

بازکاوی مناسبات شیخ صفی‌الدین با حاکمان و رجال سیاسی دوره ایلخانی (با تکیه بر کتاب صفوة‌الصفاء)

نیلوفر داودی^۱

بهمن زاهدی^۲

چکیده

شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی یکی از صوفیان برجسته قرن هفتم ه.ق آذربایجان است که با رویکردی اجتماعی به تصوف و عرفان، تاثیر بسیاری بر فرهنگ و تمدن ایران اسلامی نهاده و نقش مهمی در تاریخ ایران ایفا نموده است. با توجه به تاثیر وی در فرهنگ ایرانی-اسلامی، در این پژوهش درصدد بررسی چگونگی مناسبات اجتماعی شیخ صفی‌الدین در ارتباط با سلاطین، وزرا و امیران ایلخانی مبتنی بر کتاب صفوة‌الصفاء هستیم. کتاب صفوة‌الصفاء، اصلی‌ترین و قدیمی‌ترین کتاب موجود در احوال، بینش و نگرش شیخ صفی‌الدین اردبیلی است که توسط ابن‌بزاز اردبیلی -مرید شیخ صدرالدین، پسر شیخ صفی‌الدین- به رشته تحریر درآمده است. روش پژوهش حاضر به صورت توصیفی-تبیینی و جمع‌آوری اطلاعات از طریق مطالعات کتابخانه‌ای می‌باشد. نتایج به دست آمده از تحقیق حاضر بیانگر این است که مبنای طریقت شیخ، حضور در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی و ایفای نقش موثر در جامعه است و شیخ صفی‌الدین از مشایخ اهل عملی است که در ارتباط با رجال حکومت، جانب اعتدال را در جمع بین دنیا و آخرت رعایت کرده و به حیاتی با رویکردی اجتماعی قائل است که جنبه دنیاستیزانه ندارد.

کلید واژه: شیخ صفی‌الدین اردبیلی، صفوة‌الصفاء، روابط اجتماعی، ایلخانان، سلاطین.

۱دانشجو کارشناسی ارشد رشته عرفان اسلامی دانشگاه محقق اردبیلی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه عرفان اسلامی، ایران، اردبیل davoudii1979@gmail.com.

۲استادیار گروه علوم سیاسی و ادیان و عرفان، دانشگاه محقق اردبیلی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه عرفان اسلامی، ایران، اردبیل zahedi@uma.ac.ir.

مقدمه

تصوف و عرفان معمولاً به زهد و گوشه‌نشینی و دوری از خلق و دنیا شهرت دارد. مشایخ صوفیه و عرفا نیز به همین ترتیب به گوشه نشینی و درویشی مشهور بوده و کمتر با امور مربوط به خلق و دنیا مراوده داشتند؛ اما پس از تهاجم مغولان و اعمال فجایع غریب و هولناک مهاجمان و گسترده‌ی خشونت و بی‌رسمی آنها که خارج از تصور مردم عصر بود، توده بینوا و متحیر و مبهوت از این فجایع، در پی توجیه و توضیحی بود تا با پی بردن به حکمت نهفته در پس این ماجراهای هولناک، برای دل‌های رمیده و جان‌های رنجور خود مسکنی بیابد و حمل بار مصایب را بر خود آسان کند (موسوی، ۱۳۹۶: ۱۵). لذا بهترین مأمن و پناهگاه برای آنان گرایش و رجوع به مشایخ صوفیه و عرفا بود که همواره با هر قشر و فرهنگی با تسامح و تساهل رفتار می‌کردند. بنابراین در این دوره حضور و نفوذ اجتماعی-سیاسی مشایخ و گروه‌های متصوفه در مناسبات اجتماعی و سیاسی رشد و گسترش یافت و آنان نقش بسزایی در روند تحولات بعدی بر عهده داشتند. تصوف و عرفان کم‌کم جنبه اجتماعی به خود گرفت. لذا مراوده صوفیان با بزرگان دولت و رجال حکومت بیشتر شد و از این طریق خواسته‌ها و نیازهای توده مردم را به گوش اولیای امور می‌رسانیدند و به حاجت حاجتمندان رسیدگی می‌کردند؛ البته باید در نظر داشت که رابطه بزرگان و دولتمردان با مشایخ صوفیه نیز علاوه بر ارادت قلبی، گاهی نیز بنابر مصالح سیاسی و بر اساس مصلحت اندیشی و حسابگری و بهره‌مند شدن از پشتوانه معنوی مشایخ در میان توده مردم بوده است. شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی (۷۳۵-۶۵۰ ه) سرآمد پیران اردبیل در این دوره، و جزو مشایخ سهروردیه^۱ آذربایجان بود. او به روال مشایخ سهروردیه، بر تصوف عملی یعنی تهذیب نفس و تصفیه باطن و تجربه‌های معنوی تاکید می‌کرد و بر آن بود که حقیقت تصوف، تحوّل است که باید در اثر ریاضت، مجاهدت، بندگی، زهد، تقوا، ذکر و فکر در باطن آدمی پدید آید (موحد، ۱۴۰۱: ۵۶). شیخ صفی‌الدین با انعکاس عرفان از کنج زاویه‌ها بر حیات جامعه و فکر و ذکر و عمل، حیات معنوی فردی و اجتماعی را در هم آمیخت و آن را در صحنه زندگی اجتماعی بروز عینی داد. وی همانطور که به پادشاه فومن امیره رستم بن دجاج خطاب کرد، معتقد بود: «عمل می‌باید کردن تا موجب مغفرت باشد» (ابن بزّاز، ۱۳۷۳: ۷۳۵). اما مهمترین ویژگی طریقه و مشرب شیخ صفی‌الدین مردمی بودن آن است. شیوه شیخ صفی‌الدین،

گریز از مسائل اجتماعی و بی‌اعتنایی به درد و رنج و مصائب و گرفتاری‌های خلق خدا نبود؛ به همین جهت سخت مورد علاقه و اعتقاد توده‌ی مردم بود و روز به روز به تعداد مریدان و ارادتمندان وی افزوده می‌شد. حمدالله مستوفی، مورخ معاصر شیخ صفی‌الدین می‌نویسد: «مردی صاحب وقت بود و قبولی عظیم داشت و به برکت آنکه مغول را با او ارادتی تام بود بسیاری از آن قوم را از ایذاء به مردم رسانیدن باز می‌داشت» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۷۵). شیخ صفی‌الدین و جانشینان او در طریقت صوفیه از حیث مسائل سیاسی-اجتماعی بسیار فعال بودند. بنابراین او یکی از مشایخ صوفیه‌ای است که نقش اجتماعی ماندگاری در تاریخ ایران ایفا کرده و برای اجتماعی کردن تصوف، اقدامات اساسی انجام داده است. بعد دیگر تصوف اجتماعی شیخ صفی‌الدین - که موضوع پژوهش حاضر است - ارتباط وی با رجال حکومتی دوران ایلخانی است؛ سابقه آشنایی و ارتباط شیخ صفی‌الدین با مراکز قدرت به دوران شیخ زاهد - مراد شیخ صفی‌الدین - برمی‌گردد. شیخ زاهد بارها او را به نیابت خود به نزد ایلخان و حکام محلی فرستاده بود و او در ملاقات‌های شیخ زاهد با حکام و بزرگان مملکت حضور داشت؛ بدین ترتیب مدیریت امور اجتماعی و سیاسی و نحوه ایجاد ارتباط با بزرگان ملک و رجال مملکت را در مکتب استاد خویش آموخته بود. در پژوهش حاضر، با بررسی محوری کتاب صفوة‌الصفاء، در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که رابطه‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی به عنوان یکی از بزرگترین صوفیان ایران، با حاکمان وقت و رجال حکومتی چگونه بوده است؟ دکتر صمد موحد در بخشی از تحقیق خویش با نام (کوی طریقت - حالات و کلمات و تحقیقات شیخ صفی‌الدین اردبیلی) برخی از حکایات از باب‌های متفاوت کتاب صفوة‌الصفاء در مورد مراودات و رابطه سیاسی شیخ صفی‌الدین با تعدادی از رجال حکومتی عصر ایلخانی را مورد بررسی قرار داده است اما شامل همه آنها نمی‌شود؛ در پژوهش حاضر تمام حکایات مربوط به مراودات اجتماعی-سیاسی شیخ صفی‌الدین با حاکمان، وزرا و امیران ایلخانی در کتاب صفوة‌الصفاء مورد بررسی قرار گرفته و دسته-بندی شده است.

۱) حیات شیخ صفی‌الدین اردبیلی

شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی در سال ۶۵۰ ه.ق در روستای کلخوران از توابع اردبیل، چشم به جهان گشود. او در شش سالگی پدر خود را از دست داد و تحت مراقبت مادرش که اهل تقوا و عبادت بود پرورش یافت (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۱۵). شیخ صفی‌الدین از دوره نوجوانی متوجه

حالات معنوی والا و کشش شدید نسبت به جنبه‌های جمالی حضرت حق در وجودش شد. او از دوره نوجوانی خلوت نشینی‌های بسیار داشت و بیشتر اوقات خویش را در اماکن مقدس و مقابر اولیا الهی می‌گذراند. شیخ پس از مدتی با هدف یافتن یک راهنما، برای دستگیری و هدایت در امور معنوی به شهرهای مختلف، از جمله شیراز سفر کرد و در آن سفر، به جانب شیخ زاهد گیلانی^۲ هدایت شد. در آن زمان شیخ زاهد گیلانی عارفی صاحب نام بود که طریقتش به ابونجیب سهروردی^۳ اتصال داشت (ابن بزّاز، ۱۳۷۳: ۱۸۰-۱۸۱). شیخ صفی‌الدین بعد از ۴ سال به محضر شیخ زاهد رسید و بدین ترتیب حدود ۲۵ سال در خدمت شیخ زاهد بود. در این مدت با بهره معنوی شایان از پیر کامل خود به مرور رشد کرد و مراتب و مقامات معنوی را طی نمود. نظر اطرافیان شیخ زاهد بر معرفی پسر شیخ زاهد به عنوان جانشین معنوی او بود، اما وی شیخ صفی‌الدین اردبیلی را جانشین معنوی خویش معرفی کرد. بدین ترتیب شیخ صفی‌الدین جانشین پیر کامل خویش گردید و طریقت صفویه را بنیان نهاد. شیخ صفی‌الدین پس از جانشینی شیخ زاهد گیلانی، با عزیمت به اردبیل، مکانی را که در حال حاضر بقعه اوست به عنوان زاویه خویش انتخاب نمود و آن را بنا نهاد؛ با گذشت زمان، نفوذ معنوی او سراسر آناتولی، شامل ترکیه امروزی و سوریه تا مصر را در بر گرفت و از سوی دیگر به شبه قاره هند می‌رسید (همان، ۲۹۶). باری شیخ صفی‌الدین پس از ۸۵ سال عمر در سال ۷۳۵ ه. ق وفات یافت و در محل زاویه خود که اکنون مرقد او نیز هست، به خاک سپرده شد. بنابر قول استاد زرین کوب، شیخ صفی‌الدین در مراعات وظایف شرعی تا آخرین لحظه حیات خویش به قدر امکان اهتمام داشت بدین گونه که در تصوف او جایی برای عدول از ظاهر و اظهار شطحیات پر سر و صدا یا ابراز تمایل به باطن احکام که عرفان بعضی از مشایخ را نزد فقها و ائمه نامطلوب می‌کرد وجود نداشت و همین نکته از رموز عمده در پیشرفت طریقت عرفانی او بود (زرین کوب، ۱۴۰۱: ۷۳). بنابر قول نشاطی شیرازی، شیخ صفی به آداب مشایخ طریقت، شب‌ها تا صبح به عبادت می‌ایستاد و به هیچ روی از راه طلب باز نمی‌گشت (نشاطی شیرازی، ۱۳۸۸: ۵۸). شیخ صفی‌الدین اردبیلی ادامه دهنده مکتب سنتی در تصوف آذربایجان بود و مریدان فراوان وی در گوشه و کنار آذربایجان از تمام اقشار اجتماعی بودند. تصوف سنتی و مردمی وی نیز از عایدات فراوان خانقاهش بود؛ لذا در دوره سوم عصر ایلخانی و ایلکانی نیز تصوف معتدل و مردمگرا تداوم یافت (قربان نژاد، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

۲) رابطه شیخ با حاکمان وقت و رجال حکومت

(۲-۱) سلاطین

با گسترش نام و آوازه شیخ صفی‌الدین اردبیلی و ازدیاد روزافزون مریدانش، توجه حاکمان و امیران وقت نیز به شیخ بیش از پیش افزایش یافت و بسیاری از آنها به جمع مریدان او پیوستند و شیخ صفی از مشایخ مورد توجه سلاطین و امیران مغول و وزیران دربار ایلخانیان گردید. طریقت شیخ صفی‌الدین که از سال ۷۰۰ ه.ق با درگذشت شیخ زاهد آغاز شد و تا زمان وفات او در سال ۷۳۵ ه.ق ادامه یافت، با سلطنت سه تن از پادشاهان ایلخانی در ایران همراه بود. هر سه آنها -پادشاهان ایلخانی- کم و بیش به شیخ صفی‌الدین ارادت می‌ورزیدند. این پادشاهان به ترتیب زمان عبارت بودند از: غازان خان (۷۰۳-۶۹۴ ه.ق)، سلطان محمد خدابنده الُجایتو (۷۱۶-۷۰۳ ه.ق) و سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۳۶-۷۱۶ ه.ق).

(۲-۱-۱) غازان خان

غازان خان، پسر ارغون، هفتمین پادشاه ایلخانی است که از سال ۶۹۴ تا سال ۷۰۳ ه.ق در ایران حکومت کرد و پس از آنکه مسلمان شد به آبادانی ایران همت گماشت و مخصوصاً در احداث مساجد و اماکن مذهبی کارهای بسیاری انجام داد و در تخریب معابد بت پرستان، عیسویان و یهود، اهتمام بسیار به جای آورد. وی از ارادتمندان شیخ زاهد گیلانی بود و شیخ صفی‌الدین نیز از دوران مریدی در نزد شیخ زاهد، با وی آشنایی داشت و در جلسات مشترک بین شاه و استادش شرکت می‌کرد. غازان خان هم او را به عنوان شاگرد و خلیفه مورد عنایت شیخ زاهد می‌شناخت و احترام می‌گذاشت (ابن‌بزّاز، ۱۳۷۳: ۱۲۶۲). در رابطه‌ی شیخ صفی‌الدین با غازان خان، شفاعت کردن شیخ دیگران را در نزد سلطان به چشم می‌خورد که به دلیل ارادت غازان خان به شیخ زاهد و با شناخت شیخ صفی‌الدین به عنوان خلیفه او، شفاعت وی را پذیرفته و شخص از قید و اسارت رهایی می‌یابد. «نوبتی سلطان غازان، ملک احمد اصفهید گیلان بگرفت و در قید کشید. از شیخ زاهد التماس شفاعت کردند. شیخ زاهد، شیخ صفی‌الدین را و فرزند خود جمال‌الدین علی را به شفاعت بفرستاد. پادشاه غازان شفاعت قبول کرد و التماس مبذول داشت و ملک احمد را از قید بگذاشت» (همان، ۱۴۹).

(۲-۱-۲) سلطان محمد خدابنده (الُجایتو)

بعد از غازان خان، برادرش سلطان محمد خدابنده الجایتو، در سال ۷۰۳ ه.ق به حکومت رسید و به مدت ۱۳ سال، تا سال ۷۱۶ ه.ق حکومت را در دست گرفت. او نیز اعتقادی به عالمان دین و مشایخ عرفان داشت. او از ارادتمندان شیخ علاءالدوله سمنانی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی به شمار می‌آمد. وی پس از بنای شهر سلطانیه از این دو شیخ بزرگ عصر خویش برای شرکت در مراسم افتتاح شهر دعوت نمود (خنجی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۵۷). این موضوع نشان دهنده اعتبار و اهمیت جایگاه و مقام معنوی این دو عارف برجسته به عنوان سرآمد عارفان آن دوران است. در بررسی روابط شیخ صفی‌الدین با سلطان محمد خدابنده نیز شفاعت و استعانت شیخ از کسانی که مورد عتاب و خشم سلطان قرار گرفته‌اند نیز به چشم می‌خورد که در این مورد نیز به علت اعتقاد و احترامی که سلطان محمد خدابنده به شیخ صفی‌الدین قائل است، شخص مورد عتاب مورد بخشش قرار گرفته و جان‌ش در پناه استعانت شیخ نجات می‌یابد. «اخی امیرعلی که شرف ملازمت شیخ صدرالدین دارد گفت در زمانی که سلطان محمد خدابنده بر تخت بود، پیش وی افتتاری به قصد من بکردند - که او به سلطان محمد مکتوبی به ایقاع نوشته است- به وجهی او را بر من متغیر کردند که قصد قتل من کرد.... بامداد پیش شاه بردند. وزیر خواجه عبداللطیف رشیدی در پیش آمد و طوماری از کیسه برآورد. پادشاه به غضب با من گفت این مکتوب چیست؟ من جوابی نگفتم فرمود تا آن کس را که مکتوب داده بود بیاوردند تا به مواجهه بگویند پس سیاست فرماید. از ولایت شیخ چون آن کس بر باطل و کذب بود از سر رُعب فرار نمود و تا خوارزم بگریخت. چون پادشاه چنین دید ولایت شیخ دل او بگردانید و اجتهادش با تصدیق و برائت ساحت من مودّی شد. خواجه عبداللطیف نیز تاکید تصدیق من نمودند و پادشاه مرا ببخشود و خلعت ببوشانید و به تعظیم و توقیر گرد شهر بگردانید و در پناه استعانت شیخ خلاص یافتم و ایمن شدم» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۳).

۳-۱-۲) سلطان ابوسعید بهادرخان

سلطان ابوسعید بهادر خان، پسر الجایتو، که در سال ۷۱۶ و در ۱۲ سالگی به حکومت رسید و تا سال ۷۳۶ ه.ق قمری حکومت کرد، از ارادتمندان و مریدان ویژه شیخ صفی‌الدین اردبیلی به شمار می‌آمد که بیش از دو پادشاه پیشین به شیخ صفی‌الدین ارادت داشت. دوران سلطنت ابوسعید با اوج اقتدار و نفوذ معنوی شیخ صفی‌الدین همراه بود و سلطان هرگاه که گذرش به اطراف اردبیل می‌افتاد به دست بوسی شیخ می‌آمد و احترام ویژه‌ای نثار او می‌کرد (رجبی، ۱۳۹۷: ۱۲۱). میزان ارادت

سلطان ابوسعید به شیخ صفی‌الدین به اندازه‌ای بود که او در جنگ با سلطان محمد اوزبک از شیخ صفی‌الدین طلب کمک و استعانت کرد و به او پیغام فرستاد که «اوزبک قصد مملکت من کرده است، همت و استعانت شیخ می‌باید» و شیخ صفی‌الدین در پاسخ گفت: «پادشاه را بگو که چندان که من در آب و گلم تو را باکی نیست و ایشان را ظفری و تو را ضرری نخواهد بودند و هیچ تشویش مکن» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۳: ۷۳۴). البته این همت طلبیدن و کمک خواستن، علاوه بر دعای معنوی، احتمالاً نوعی استمداد عملی و حکم جهاد شیخ را نیز می‌طلبید تا مریدان و معتقدان شیخ صفی با حکم جهاد او به یاری سلطان بشتابند و به نبرد با لشکریان دشمن بپردازند. بنابراین نکته‌ای که نباید از آن غافل شد این است که رابطه سلطان ابوسعید و دولتمردان او با شیخ صفی‌الدین و صوفیه آن روزگار بیشتر بنابر مصالح سیاسی و بر اساس مصلحت اندیشی و حسابگری و بهره‌مند شدن از پشتوانه و نفوذ معنوی آنها در میان توده مردم بود تا ارادت و اعتقاد واقعی (موحد، ۱۴۰۱: ۱۴۱). در حکایتی دیگر از مرادوات شیخ صفی‌الدین و سلطان ابوسعید بهادرخان، نصیحت شیخ، سلطان را به منظور جلوگیری از جنگ و خونریزی و مرحمت با خلق به چشم می‌خورد؛ «اکنون زمان دوران شماسست لیکن می‌باید که وظیفه انصاف و انتصاف و معادلت و مرحمت به نسبت با طوایف خلائق مرئی باشد و شما آن نکنید که ایشان (دشمن) کردند به پادشاه ابوسعید نیز هم بدین سخن نصایح برسان» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۳: ۴۰۶). در همین راستا در حکایتی دیگر از صفوة‌الصفاء، سلطان ابوسعید از شیخ درخواست سخن گفتن از حق و حقیقت می‌کند، ولی شیخ صفی‌الدین به غیر از عدل و احسان با سلطان چیز دیگری نمی‌گوید؛ زیرا معتقد است سخن گفتن از عدل و احسان در نزد پادشاه ضروری‌تر از سخن گفتن درباره حقیقت و معرفت است. «زمانی سلطان ابوسعید به خدمت شیخ آمد و شیخ از عدل و احسان سخن آغاز کرد و سلطان ابوسعید گفت: که شیخ از حقیقت سخن بگوید. شیخ به غیر از لفظ حسن در عدل و احسان چیز دیگر نمی‌گفت. سلطان گفت که از برای گرمرویدان و هشترویدان از حقیقت سخن می‌فرمایی و از برای چنین پادشاهی نمی‌گویی؟ شیخ گفت: نکلم الناس علی قدر عقولهم» (همان، ۹۰۷).

بنابر گزارش صفوة‌الصفاء، در حکایتی دیگر نجات جان پادشاه توسط شیخ صفی‌الدین را با اطلاع دادن از آینده به چشم می‌خورد؛ بدین ترتیب که وقتی پادشاه ابوسعید دفع شر از کسانی که قصد قتل وی داشتند، کرد؛ به حضور شیخ صفی‌الدین آمد قصه نجات خود را اینگونه باز گفت: «من در سلطانیه

خفته بودم شیخ را در خواب دیدم که فرمود فرزند چه خفته‌ای برخیز که قاصدی از خراسان حالی می‌رسد و چهار مکتوب می‌آورد که به ظاهر به شما رساند و یکی دیگری در زیر قبه کلاه در رقعهای سرخ پنهان کرده است که از پنهان به کسانی دهد که قصد تو کنند. من حالی سوار شدم و به دروازه خراسان رفتم از راه خراسان پیکی دیدم پیدا شد. چون برسید مکتوب برسانید چون بعضی از احوال که شیخ اعلام کرده بود بدیدم فرمودم: که دیگر مکتوب بیار. گفت: دیگر نیست. گفتیم: طاقیه کلاهش باز شکافید. رقعهای یافتیم و مکتوبی همچنان که شیخ معلوم و نشان داده بود مضمون آن معلوم کردم و دفع آن کس کردم و سبب نجات من از اعدا شد» (همان، ۸۶۸). در کنار روابط حسنه سلطان ابوسعید با شیخ، سلطان اموال و هدایای زیادی را وقف زاویه شیخ می‌کرد و از زاویه شیخ صفی‌الدین، حمایت مالی می‌نمود. من جمله زمانی که برخی از امیران و حکام مغول، املاک و موقوفات شیخ صفی را مورد تجاوز قرار دادند، سلطان ابوسعید در فرمانی حکمی صادر کرد تا هیچکس از جماعت مغولان و سلحشوران تاجیک حق مداخله و تجاوز در آن املاک را ندارد و حتی‌المقدور در حراست آن املاک بکوشند. نکته مهم دیگر در ارتباط شیخ با شاهان و حاکمان که باید بدان توجه کرد برخورد توأم با اقتدار شیخ صفی‌الدین با پادشاهان و حاکمان وقت است، آن هم در اوضاعی که از بیم عتاب شاهان و ترس از بر باد دادن سر سبز به خاطر زبان سرخ، کسی را جرأت ابراز نظر خلاف سلیقه پادشاه نبود و فرهنگ چاپلوسی و مداحی پادشاهان رایج بود (رجبی، ۱۳۹۷: ۱۲۹). ابن‌بزاز این نکته را بدین صورت به تصویر کشیده است: «چون پادشاه ابوسعید به خدمت شیخ رسید، شیخ در خانه بود؛ پادشاه در زاویه تا وقت حضور شیخ به پا ایستاد. چون شیخ را خبر دادند وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذارد و محاسن مبارک شانه کرد و بیرون آمد و تخفیف در سرپیچید. یکی از مریدان گفت که: اگر شیخ دستار و جامه‌ای نیکوتر بیوشیدی نیکوتر بودی. گفت: مرا به دستار می‌آرایی؟ عجب! اگر این چنین نباشد ما را التفات نکنند؟ هر کس باطن خود را از برای حق بیاراستی، آراسته است. و چون درآمد و پادشاه شرف زیارت و دستبوس دریافت و بنشستند، با پادشاه سخن همچنان می‌گفت که با کودکی گویند» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۳: ۹۱۱). بنابراین برخورد شیخ صفی‌الدین با صاحبان قدرت نه از سر عجز و ذلت و تسلیم و چاپلوسی، بلکه از سر قدرت و اقتدار معنوی بود که موجب می‌شد تا او همیشه در موقعیتی برتر با حاکمان و امیران سخن بگوید؛ چنانچه هنگامی که «سلاطین و امرا که پیش شیخ آمدندی همچنان نشستندی که غلامان پیش خواجه شیخ فرمود

که پیش ابنای دنیا خود را فروتن نباید کردند که ایشان پندارند که مگر طمع چیزی کرده‌اند؛ پس ایشان زیانکار شوند» (همان، ۹۱۲).

شاهین نجوید آشیان از سایه‌بان عنکبوت / عنقا نیارد در نظر زنبور دیباپوش را

۲-۲) وزرا

به غیر از پادشاهان مغول، وزرا و امیران با نفوذ دربار ایلخانی، همچون خواجه رشید الدین فضل الله، خواجه غیاث الدین محمد رشیدی، امیر چوپان، امیرحسین جالیر و پسرش، شیخ حسن بزرگ، نیز از دوستان و ارادتمندان شیخ صفی الدین محسوب می‌شدند و ارادت خاصی نسبت به شیخ اظهار می‌داشتند.

۱-۲-۲) خواجه رشیدالدین فضل الله

خواجه رشیدالدین فضل الله، وزیر با نفوذ سلطان محمد خداپنده و سلطان ابوسعید بود که در سال ۷۱۸ ه.ق به دست پادشاه به قتل رسید. وی از وزرای کارآمد دربار ایلخانی بود و همواره حرمت شیخ را نگه می‌داشت و هدایای زیادی را وقف زاویه شیخ می‌کرد (حلبی، ۱۳۹۲: ۲۵۴). در سند ارزشمندی که در مکاتبات رشیدی آمده، بخشی از هدایایی را که خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، وزیر مقتدر ایلخانی جهت اظهار ارادت به حضرت شیخ صفی الدین گسیل داشته، به دقت فهرست شده است. خواجه رشیدالدین فضل الله در نامه خویش که همراه با هدایا و تحف فرستاده بود، خیال شیخ صفی الدین را از حیث حلال بودن کالا و امتعه ارسالی آسوده می‌سازد و می‌فرماید: «...عندالفراغ این درویش دلریش را به دعای خیر یاد کنند و مفصل مفصل حوالات مذکوره بر حاصل املاک غازانی و رشیدی ملکی و ضمانی که ملکی حلال و مالی بی‌وبالست حواله رفته است...» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۶۴: ۲۶). البته باید نظر داشت که با توجه به عقاید و احوال شیخ صفی الدین و برخلاف پذیرش هدایای خواجه رشیدالدین فضل الله، او معمولاً در پذیرفتن نذورات و هدایایی که حاکمان امیران به زاویه می‌دادند بسیار سختگیری می‌کرد و از هر کس که به اخلاق و دین و درآمد او شک داشت، هدیه و نذورات نمی‌پذیرفت؛ زیرا یا در حلال و حرام بودن مال آنها تردید می‌نمود یا اینکه از رفتن به زیر بار دین و منت چنین اشخاصی امتناع می‌کرد. باری شیخ صفی الدین با وجود عدم پذیرش هدایای شهنشاک و اموال حاکمان غاصب و امیران ظالم، نذورات و فتوحاتی را که مریدان صادق و ارادتمندان مخلص، با نیت پاک و الهی به زاویه اهدا می‌کردند و شیخ از حلال بودن آنها

اطمینان داشت می‌پذیرفت و صرف امور فقرا و مریدان ساکن در زاویه می‌کرد. البته از طرفی هم دعای خیر شیخ باعث تحکیم قدرت خواجه و مشروعیت بخشیدن به وزارت او، در مقابل اتهام یهودیگری که از طرف رقیبان به او زده می‌شد و نقطه ضعف وی به شمار می‌آمد، بود (زریاب خویی، ۱۳۵۰: ۱۲۴).

۲-۲-۲) خواجه غیاث‌الدین محمد

بعد از قتل خواجه رشیدالدین فضل‌الله، پسرش، خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی به مقام وزارت سلطان ابوسعید رسید. او که در ابتدا اعتقاد زیادی به شیخ صفی‌الدین نداشت، فقط بنا به مصلحت‌های سیاسی، حرمت شیخ را نگه می‌داشت؛ اما با مرور زمان و آشنایی و ارتباط بیشتر با شیخ صفی‌الدین، از دوستداران و ارادتمندان ویژه او شد و با اعتراف به عظمت معنوی شیخ درباره‌ی او چنین گفت: «من توبه به دست مبارک شیخ کرده‌ام و تلقین گرفته و مرید و مخلص معتقدم. در اوایل حال که قواعد عقاید بر اصل محکم نداشتیم، تصور آن داشتم که شیخ مردی باشد صالح و گوشه‌نشین که عبادتی کند و نانی به مردم دهد. تا چون خلوت شب‌ها در حضور مبارک او به روز آوردم، هر معضلی و مشکلی که مشایخ جهان از حل آن عاجز بودند شیخ حل فرمود و من علم تصوف علمی نیکو دانسته‌ام» (ابن بزّاز، ۱۳۷۳: ۱۳۸۱). ابن بزّاز ضمن روایتی مربوط به رابطه خواجه غیاث‌الدین با شیخ صفی‌الدین، که به منظور ذکر کرامات شیخ نگارش یافته است به دو مطلب اشاره می‌کند: اول اینکه در اوایل دوران وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد کسانی سعی داشتند تا او را نسبت به شیخ صفی‌الدین بدبین کنند و بهانه آنها این بود که شیخ هنوز او و پدرش، خواجه رشیدالدین را یهودی می‌داند^۴ (موحد، ۱۴۰۱: ۱۴۱)؛ به همین جهت خواجه غیاث‌الدین «اگرچه به نسبت با شیخ اعتقاد می‌نمود اما صمیم عقاید دلش از شوائب غبار خالی نمی‌بود» در عین حال بسیار حسابگرانه و از سر مصلحت‌اندیشی و با ملاحظه کثرت مریدان شیخ صفی‌الدین، به این گونه بدگویی‌ها توجه نمی‌کرد و در پاسخ چنین می‌گفت که: «مصلحت نباشد با چنان بزرگی خرده گیری کردن. از برای آنکه صدهزار آدمی مرید او باشند. اگر در حق او اظهار انکار رود، این صدهزار آدمی منکر شوند و بر من نفرین کنند. اگر من در حق او اظهار اعتقاد کنم آن صدهزار آدمی معتقد شوند و دعای من گویند. چه عقل باشد که صدهزار آدمی را دوست نگردانند و دشمن گردانند؟» (ابن بزّاز، ۱۳۷۳: ۷۴۲). اما مطلب جالب توجه این است خواجه غیاث‌الدین محمد، پس از چندی، با شیخ صفی‌الدین رابطه

صمیمانه برقرار می‌کند و در تحکیم رشته مودت خود نسبت به شیخ می‌کوشد. ملاقات‌های خواجه با شیخ گاهی به صورت مجالس خصوصی بود در این نشست‌ها حتماً غیر از مطالب مربوط به تصوف مسائل مربوط به مملکت و سیاست نیز سخن می‌رفت و خواجه با شیخ در این موارد مشورت می‌کرد (موحد، ۱۴۰۱: ۱۴۵). چنانچه در حکایتی در صفوة‌الصفاء نصیحت شیخ خواجه را برای جواب بدی را با خوبی دادن در دوران وزارت و توجه تمام به حق بیان شده است: «اما می‌باید که با حق تعالی عهد کنی که چون باز ایام دولت از مشارق وزارت تو برآید و این لیالی غوایب نوایب با سر آید، باید که به انتقام کسانی که به تو بدی کرده باشند مشغول نشوی، بلکه به جای بدی او نیکی کنی و اگر من بعد کسی نیز با تو بدی کند باید که با وی به جزای سیئه مشغول نگردی» (ابن بزّاز، ۱۳۷۳: ۷۴۱). در حکایتی دیگر از صفوة‌الصفاء که استاد زرین کوب نیز بدان اشاره کرده است، شیخ صفی‌الدین دعوت خواجه غیاث‌الدین برای رفتن خانقاه رشیدیه را می‌پذیرد و به مدت چند هفته به ریاضت و عبادت در آن مکان می‌پردازد (زرین کوب، ۱۴۰۱: ۷۲)؛

اما نکته قابل توجه در ارتباط شیخ صفی‌الدین با خواجه غیاث‌الدین محمد این است که شیخ صفی‌الدین برخلاف پذیرش هدایا و تحف از خواجه رشیدالدین فضل‌الله، خلعتی را که خواجه غیاث‌الدین -پسر خواجه رشیدالدین- به وقت مراجعت شیخ از خانقاه رشیدیه برای او فراهم کرده بود، نمی‌پذیرد. «چون شیخ در تبریز به خانقاه رشیدیه تبریز نزول فرمود به وقت مراجعت وزیر غیاث‌الدین محمد رشیدی هفتاد دست خلعت از برای شیخ و اصحاب شیخ مرتب کرده بود. چون شیخ را معلوم شد، ناگاه برنشست و بیرون آمد، و هیچ کس را قدرت گفتن نبود. چون به دیه اسفنج رسیدند، جماعت گفتند که: وزیر چنین دعوتی و خلعتی ترتیب کرده بود. شیخ گفت: همّت من ملتفت چنین چیزها نشده است و عزیز پیش خلق از برای اینم که طمع از خلق بریده‌ام» (ابن بزّاز، ۱۳۷۳: ۹۴۱). بنابراین با توجه به احوال و افکار شیخ صفی‌الدین و برخلاف پذیرش هدایای خواجه رشیدالدین فضل‌الله، او معمولاً در پذیرفتن نذورات و هدایایی که حاکمان و امیران به زاویه می‌دادند بسیار سختگیر بود و از هر کس که به اخلاق و دین و درآمد او شک داشت هدیه و نذورات نمی‌پذیرفت، زیرا یا در حلال و حرام بودن مال آنها تردید می‌نمود یا اینکه از رفتن به زیر بار دین و منت چنین اشخاصی امتناع می‌کرد.

۱-۲-۳) امیرچوپان

از دیگر چهره‌های مهم و قدرتمند معاصر شیخ صفی‌الدین، امیر چوپان امیرالامرای ایلخانی و از فرماندهان نامدار مغول بود که در زمان سلطان ابوسعید به مدت ۱۲ سال، یعنی تا زمان قتلش در سال ۷۲۸ ه.ق، اداره حکومت را در دست داشت. وی با وجود اینکه در ابتدا التفاتی به شیخ صفی‌الدین نداشت، بعدها با کراماتی که از شیخ دید، به او ارادت تام یافت و فرزندان و نوادگانش نیز همچون دمشق‌خواجه، امیر تیمورتاش و ملک اشرف چوپانی - که همه از امیران و فرماندهان مغول بودند و بعدها سلسله چوپانیان را بنا نهادند - کم و بیش از ارادتمندان شیخ صفی‌الدین محسوب می‌شدند. «وقتی که پادشاه سلطان محمد در شهر سلطانیه وفات یافت امیر چوپان از قره باغ بیامد که به سلطانیه به تعذیب رود چون به حوالی اردبیل رسید نوکری به خدمت شیخ فرستاد به سلام که امشب به خدمت خواهیم آمد... شیخ خود را درکشید و گفت: اگر بیایی تو را نیک و اگر نیایی ما را نیک... از خدمت شیخ سوال کردم و گفتم: فرمودی اگر بیایی تو را نیک یعنی اگر بیاید و به چنین سعادت مستسعد گردد او را نیک بود، اما آنکه فرمودی اگر نیایی ما را نیک این معلوم نیست. شیخ فرمود: اگر نیاید ما به حق تعالی مشغول باشیم نه با او ما را نیک بود» (ابن‌برّاز، ۱۳۷۳: ۸۲۲). بنابر روایات مذکور، شیخ صفی‌الدین از امرا و حکام معاصر خود حتی یک بار هم با القابی بی‌محتوا و مبالغه آمیز که مرسوم آن روزگار بود و بسیاری از فقها و علما و مشایخ، قدرتمندان را بدان القاب می‌ستودند نام نمی‌برد بلکه به عکس گاه لحن او نشان دهنده تحقیر و بی‌تلفاتی او نسبت به رجال حکومت بود (موحد، ۱۴۰۱: ۱۴۹)؛ لذا «امیر مرحوم چوپان در زمانی که امیرالامرای ایران زمین بود، که مجموع عساکر مملکت ایران زمین در تحت فرمان او بود، روزی از شیخ پرسید که: شیخ، لشکر ما بیشتر باشد یا مرید شیخ؟ شیخ فرمود: مرید من بیشتر است و اگر قسمت کنند در مقابله یک ترک از لشکر، صد کس از مرید من باشد» (ابن‌برّاز، ۱۳۷۳: ۱۱۱۷). چنین می‌نماید که در این مورد، تفاخر شیخ به کثرت مریدان برای ارباب امیر چوپان و در هم شکستن هیمنه جبروت و انانیت وی و مقابله با قدرت‌نمایی و یکه‌تازی او بسیار به جا و حساب شده و لازم بوده است. گویی شیخ صفی‌الدین در به کار بردن واژه ترک برای سپاهیان و اطرافیان امیر چوپان تعمد داشته است چرا که بارها در حکایات صفوة‌الصفاء می‌بینیم که شیخ این واژه را با کراهت و ناخوسندی به کار می‌برد و همه این‌ها نشان از این است که رابطه او با ترکان مغول رابطه‌ای از روی اضطرار و مصلحت‌اندیشی بوده است

(موحد، ۱۴۰۱: ۱۴۰). در همین راستا در حکایتی دیگر از صفوة‌الصفاء چنین آمده است که «شیخ فرمود: بابا راست می‌گویی، حلال است. اما چون نام ترکی و پادشاهزادگی و امیری بر سر دارند، دلم رضا نمی‌دهد» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۳: ۸۹۹). امیر ملک اشرف چوپان نیز که از نوادگان امیر چوپان است پادشاهی و دولت خود را از عنایت و نظر شیخ صفی‌الدین به خویشتن می‌داند «این دولت و عظمت پادشاهی نشانی و شوکت امیرنشینی از نظر او یافتیم» (همان، ۳۴۸). البته باید توجه داشت که مغولان برای حفظ موقعیت خود در رعایت حال صوفیان می‌کوشیدند. در واقع مغولان نیازمند آن بودند تا از اقبال توده‌ای برخوردار گردند و این اقبال همگانی با فتوحات توأم با نهب و غارت آنان در کشوری که همه چیز آن را به یغما برده بودند، بسیار دیر فراهم می‌آمد (قنبری، ۱۳۹۷: ۱۳۷).

۳-۲-۲) امیر تیمورتاش

امیر تیمورتاش پسر امیر چوپان حکومت آسیای صغیر را بر عهده داشت و در برقراری نظم و انضباط و رعایت عدالت و تأمین رفاه در آن خطه شهرت داشت (قربان نژاد، ۱۳۸۷: ۶۶). در رابطه شیخ صفی‌الدین اردبیلی با امیر تیمورتاش نیز برخورد توأم با بزرگی و غنا نسبت به امیر دیده می‌شود که نه تنها زر و سیم فرستاده شده از طرف امیر تیمورتاش را نمی‌پذیرد، بلکه با برخورد بزرگ‌منشانه خویشتن، امیر تیمورتاش را در شمار معتقدان و مخلصان درمی‌آورد. «شیخ صدرالدین گفت که به وقتی که شیخ از برای مصلحت مسلمانان به قره‌باغ رفته بود امیر تیمورتاش چوپانی از برای شیخ ۵ هزار دینار زر به دست یحیی فرخان اردبیلی بفرستاد و شیخ قبول نکرد. امیر تیمورتاش گفت چون زر قبول نمی‌کند پس چرا به اردو آمد و چون صاحب دل است چرا کار خود راست نمی‌کند که به اردو نیابستی آمدن؟ شیخ گفت: آن ترک را بگو که همچو من و همچو شیخ من صد هزار بر طناب بارگاه محمد مصطفی (ص) بسته است. پیغمبر نمی‌توانست کردن که از آنجا که نشسته بود فتح مکه و بلاد و قلاع بکند که به نفس مبارک خود لشکر کشید و مکه گشاد و قلعه‌ها گشود؟ اگر ما نیز آمده باشیم تا شما را تربیت و تعلیم اسلام کنیم عجب می‌آید؟ چون این به تمورتاش رسید از جان و دل معتقد شد و مخلص گردید» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۳: ۹۰۰).

۳-۲-۳) امیر حسین جلایر

یکی دیگر از فرماندهان و امیران قدرتمند مغول امیر حسین جلایر بود که او نیز اعتقاد زیادی به شیخ صفی‌الدین داشت و حتی پسرش، امیر شیخ حسن را در دوران کودکی نزد شیخ صفی فرستاده

بود تا شیخ به نظر عنایت در پسرش بنگرد و در سایه دعا و حمایت معنوی شیخ، امیر شیخ حسن به سعادت دنیوی و اخروی برسد. در صفوةالصفاء به این موضوع اشاره شده است و شیخ صدرالدین آن را در سایه عنایت شیخ صفی‌الدین اینگونه بیان می‌کند: «چون امیر شیخ حسن به نظر لطف شیخ ملحوظ شد و شرف قبول یافت، علوی و رتبتش بدان جا رسید که رسید و هیچ آسیب دوران تا آخر به وی نرسید و از ابنای جنس او کسی به آن کبر سن و پیری در عمارت نرسید، و در این وقت هرگز نمازی از وی فوت نشد و پیوسته کلمه شهادت ملازم جریان زبان او می‌باشد» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۳: ۳۴۹).

۴-۲-۳) امیره کلاه‌دوز اردبیلی

البته باید توجه کرد که رابطه‌ی شیخ با حاکمان و امیران همیشه هم خوب و دوستانه نبود و اغلب با فراز و نشیب‌هایی همراه می‌شد و در کنار ارادت و حرمت، گاهی همراه با عداوت و خصومت بود؛ مانند وقتی که یک بار حاکمی بر شیخ خشمگین شد و تصمیم به تصرف موقوفاتش گرفت که البته به مقصودش نرسید؛ یا آنکه در نوبتی دیگر، حاکم اردبیل، امیر کلاه‌دوز اردبیلی، به خاطر افراط مریدان شیخ صفی‌الدین در امر به معروف و نهی از منکر تصمیم گرفت که در مخالفت و دشمنی با شیخ صفی و طالبانش در جنب زاویه شیخ به ایجاد فسق و فجور بپردازد که او نیز موفق نشد (همان، ۱۰۵۵).

رفتار سرد و بی‌اعتنا شیخ نسبت به مریدان و دولت مردان و بزرگان، حتی در بعضی مریدان خاص او نیز اثر کرده بود بطوری که اگر امیری از امرای مغول یا ترک از سر نخوت و غرور می‌خواست بی‌اجازه و اذن وارد خلوت شیخ شود، ممانعت به عمل می‌آوردند و بدون هیچ تعارف و واهمه‌ای او را بر جای خود می‌نشاندد (طباطبایی مجد، ۱۳۹۲: ۲۱۳).

«نوبتی امیرچوپان به خدمت شیخ آمده بود. پیره ابراهیم کرد بر در زاویه متبرکه ایستاده بود. بوالقدر نامی از مقربان امیرچوپان می‌خواست که بی‌اجازه پیره ابراهیم گستاخ وار در زاویه رود. پیره ابراهیم دستی بر سینه بوالقدر باز نهاد و او را پرتاب کرد. بئالقدر بازافتاد و خوار و خجل و با طرفی دیگر رفت. من اندر دل خویش گفتم: این حال با شیخ بازگویم تا پیره ابراهیم را منع کند. هنوز اندرین فکر بودم که ناگه شیخ از زاویه بیرون آمد، درحالی‌که چشم مبارک شیخ بر من افتاد گفت: اسمعیل، ابراهیم را عیبی مکن؛ هر که او سلطنت صاحب‌دل دیده دل او از هیچ کس نترسد» (ابن‌بزاز، ۱۳۷۳: ۶۹۸).

نتیجه‌گیری

بررسی مناسبات اجتماعی شیخ صفی‌الدین اردبیلی با مراکز قدرت و رجال حکومتی حاکی از این است که مبنای طریقت شیخ، حضور در عرصه‌های اجتماعی و ایفای نقش موثر در جامعه است. شرایط بحرانی و اوضاع نابسامان اجتماعی و سیاسی دوران شیخ صفی‌الدین به سبب درگیری و جنگ قدرت امیران مغول و حاکمان محلی و فقدان مرجعی برای رسیدگی به امور مردم، از جمله عوامل مهمی بود که شیخ صفی‌الدین را که اتفاقاً از مشایخ اهل عمل بود، به دخالت در امور سیاسی و اجتماعی وادار می‌کرد. شیخ صفی‌الدین با تکیه بر نفوذ و مقبولیتش در اجتماع، گامی موثر در زمینه ایجاد امنیت برای جامعه در برابر ظلم و ستم بیگانگان برداشت. البته با توجه و بررسی حکایات صفوة‌الصفاء، درمی‌یابیم که نحوه برخورد شیخ با مراکز قدرت و رجال حکومتی همراه با انکسار و کرنش و تمنا نبود؛ بلکه شیخ همواره از موضع قدرت با ارباب حشمت سخن رانده و رفتار می‌کرد؛ و در واقع این سلاطین، وزرا و امیران مغول بودند که خاشعانه شرف دست بوسی شیخ را می‌یافتند و شیخ صفی‌الدین از امرا و حکام معاصر خود، حتی یک بار هم با القابی بی‌محتوا و مبالغه آمیز که مرسوم آن روزگار بود و بسیاری از فقها و علما و مشایخ قدرتمندان را بدان القاب می‌ستودند نام نبرده و حتی گاهی از لحنی توأم با تحقیر و بی‌التفات نسبت به رجال حکومتی عصر نیز حکایت می‌کند. البته باید توجه کرد که شیخ صفی‌الدین نیز نسبت به حفظ این روابط با شاهان و امیران و وزیران بی‌میل نبود و با سیاست و تدابیر ویژه‌ای ارتباط خود را با ایشان حفظ می‌کرد؛ زیرا در وضعیت آشفته و نابسامان سیاسی، اجتماعی و امنیتی آن روزگار که جان و مال و ناموس مردم مظلوم و بی‌پناه مورد حمله و تجاوز مغولان و زورگویان قرار گرفته بود و هر کس که قدرت بیشتری داشت در نقطه‌ای از کشور سر بر می‌افراشت و از ظلم و تعدی به مردم دریغ نمی‌کرد، شیخ صفی‌الدین از نفوذ خود برای مصلحت عموم مردم و دفاع از حقوق آنان و حمایت توده‌های بی‌پناه و مظلومان استفاده می‌کرد. به بیانی دیگر ارتباط اهل تصوف در آذربایجان با دربار مغولان و از سوی دیگر با مردم می‌توانست به نفع هر کدام از دو طرف باشد. گاهی مردم به شفاعت و وساطت اهل تصوف از ظلم و تعدی مغولان جان به در می‌بردند و گاهی هم دولتیان در حوادثی که جان آنها را تهدید می‌کرد به

مشایخ صوفیه پناه می‌بردند. بدین ترتیب، ارتباط شیخ با شاهان و حاکمان امیران از ویژگی‌های عرفان اجتماعی شیخ صفی‌الدین اردبیلی محسوب می‌شد، زیرا بر خلاف مشایخ و عارفان بسیاری که گریز از مردم و خلوت نشینی و انزوا را می‌پسندیدند و کاری به مردم و جامعه و دنیا نداشتند، او در مسائل اجتماعی و سیاسی آن دوران نقش بسیار موثر و فعال داشت و همچنان که با تعالیم خود به فکر آبادانی آخرت مریدان و شاگردانش بود، با فعالیت‌ها و خدمات گسترده سیاسی و اجتماعی نیز به دنبال رفع مسائل و مشکلات محرومان و نیازمندان و آبادانی دنیای مردم بود.

منابع

الف: کتاب:

- قرآن کریم، (۱۳۸۴)، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: چاپخانه بزرگ قرآن کریم.
- اردبیلی، ابن‌بزاز، (۱۳۷۳)، صفوة‌الصفاء، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: نشر مصحح.
- الشیبی، کامل مصطفی، (۱۳۹۵)، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- پیرزاده زاهدی، شیخ حسن، (۱۳۴۳)، سلسله‌النسب صفویه، به اهتمام ادوارد براون، برلین: انتشارات ایرانشهر.
- حلبی، علی اصغر، (۱۳۹۲)، تاریخ تصوف و عرفان، تهران: زوار.
- خنجی اصفهانی، روزبهان، (۱۳۸۲)، تاریخ عالم آرای امینی، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- رجبی، امیر، (۱۳۹۷)، شرح صفا (زندگی و تعالیم عرفانی شیخ صفی‌الدین اردبیلی)، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۴)، مکاتبات رشیدی، تصحیح محمد شفیع، لاهور.
- زرّین‌کوب، عبدالحسین، (۱۴۰۱)، دنباله جستجو در تصوف، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- زرّین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۵)، ارزش میراث صوفیه، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- صفوی، سید سلمان، (۱۳۹۹)، اهمیت شیخ صفی‌الدین اردبیلی در تاریخ فرهنگ و تمدن و تشیع ایران، تهران: انتشارات سلمان آزاده.

طباطبایی مجد، غلامرضا، (۱۳۹۲)، درد طلب، آراء و احوال شیخ صفی‌الدین اردبیلی، تبریز: نشر آیدین.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۶)، تذکره‌الاولیا، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران: انتشارات زوآر.

قربان نژاد، پریسا، (۱۳۸۷)، تصوف در آذربایجان عهد مغول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

قنبری، محمدرضا (۱۳۹۷)، کاروند تصوف، جلد ۱، تهران: انتشارات سخن.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۲)، تاریخ گزیده، به تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

موحد، صمد، (۱۴۰۱)، کوی طریقت (حالات و کلمات و تحقیقات شیخ صفی‌الدین اردبیلی)، تهران: نشر کارنامه.

موسوی، سید جلال (۱۳۹۶)، تصوف عصر صفوی و ادبیات آن دوره، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

نشاطی شیرازی، محمدالکاتب (۱۳۸۸)، تذکره شیخ صفی‌الدین اردبیلی، ترجمه داوود بهلولی، قم: ادیان.

ب: نشریه:

زریاب خویی، عباس (۱۳۵۰)، «سه نکته درباره رشیدالدین فضل‌الله»، مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ص ۱۲۳ تا ۱۳۵.

پناهی، مهین، کریمی یونجالی، ثریا، (۱۳۹۰)، «اخلاق فردی و اجتماعی در صفوة‌الصفاء»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال سوم، شماره دهم، ص ۶۲-۲۹.

 [10.22034/rjcis.2025.11841](https://doi.org/10.22034/rjcis.2025.11841)

 [10.22034/rjcis.2025.11841](https://doi.org/10.22034/rjcis.2025.11841)
